

مطالعه تحقیقی جلوه‌های فکری اشعار حمیدمصدق

کبری کاس‌پور توچایی^۱

چکیده

حمیدمصدق (۱۳۷۷ - ۱۴۲۱ ه.ش) از شاعران نسل دوم نیمایی است و در مثلثی جای دارد که در سه رأس آن؛ «مهدی اخوان ثالث»، «سیاوش کسرائی» و «فریدون مشیری»، سه شاعر نسل اول نیمایی قرار دارند. وی در اشعار خود از میان سطوح سه‌گانه سبکی (زبانی، ادبی و فکری)، از بارقه‌های فکری در سطح وسیعی از اشعارش سود جسته است که بررسی آن می‌تواند روشنگر وجوه امتیاز وی از دیگر شعرای معاصر باشد.

مصدق شاعری حاذق است که اصل پیام‌آوری شعر را باور دارد، از این رو در سطحی والا می‌اندیشد و اندیشه پیچیده و پرمحتوای خود را با صریح‌ترین و عمومی‌ترین واژه‌ها و جملات می‌آراید تا مورد پذیرش خواننده نکته‌یاب قرار گیرد. گفتنی است که عنایت مصدق در پردازش فضای هستی‌موفق‌تر از منطق‌گرایی در شعر بوده؛ اما وجود جنبه‌های خیال برای به تصویر کشیدن اهداف اجتماعی انسانی در بیان نمادین از عشق، حماسه و اسطوره، غنایی خاص به جوهر شعرش بخشیده است.

مقاله حاضر بر آن است تا بارقه‌های فکری را در مجموعه اشعار مصدق (درفش کاوایی، آبی خاکستری سیاه، در رهگذار باد، از جدایی‌ها، سال‌های صبوری، شیرسرخ) تبیین نماید و برای دستیابی به این هدف نگارنده می‌کوشد تا استناد بر جداول و نمودار به بیان شواهدی در این باب بپردازد.

کلیدواژه: حمیدمصدق، ادبیات معاصر، سطح فکری، مجموعه اشعار حمیدمصدق.

مقدمه

« به طور کلی زبان دو نوع کاربرد دارد: عادی و هنری. کاربرد نخستین برای رساندن پیام یا مفهوم به کار می‌رود که گوینده می‌خواهد آنچه را در ذهن و ضمیر او می‌گذرد برای دیگران باز گوید. اما کاربرد هنری و شاعرانه آن است که به واژه جان می‌دهد و آن را به نوعی رستخیز فرا می‌خواند.» (نقوی، ۱۳۸۴: ۳۷)

در بررسی سبک شناسی شعر نو به لحاظ فکری این طرز تفکر از شعر نو که تنها باید به مطالب خاصی از قبیل: عشق، عرفان، مدح و هجو بپردازد از میان می‌رود و مسائل اعتقادی، اجتماعی، عاطفی، سیاسی و مسائل روز در شعر مورد توجه و اقبال قرار می‌گیرد. «از آنجایی که گسترده‌ترین طیف جامعه ایران جوانانند و مخاطبان عمده شعر نیز آنان، پس ضرورت دارد که شعر معاصر شعری آکنده از شوق و امید و جنبش و حرکت باشد و القاکننده این مفهوم که «رسیدن، هنر گام زمان است»؛ و همچنین ریشه در فرهنگ غنی گذشته این مرز و بوم داشته باشد. زیرا شعر قوی‌ترین عنصر فرهنگ ایرانی است و کارکرد اصلی فرهنگ ایجاد شوق و حرکت در افراد جامعه.» (عباسی، ۱۳۷۸: ۳۰۲)

^۱ دبیر و کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی (دانشگاه گیلان) KOBKASPOOR@YAHOO.com

شایان توجه است که هر شاعر یا نویسنده‌ای، مخاطبانی دارد، که با هنر خویش با آنان سخن می‌گوید. بی شک شاعران و نویسندگان از طریق بیان آرزوها، توقعات، مشکلات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی با مخاطبان خود هم‌دلی می‌کنند و میزان توجه شاعر یا نویسنده به این مسائل از جمله عناصر مؤثر در سبک او است. اصولاً در شعر نو، توجه شاعر، حول محورهای برخاسته از عواطف و احساسات می‌گردد و با طرح دیدگاه‌های روانی و فلسفی، موقعیت انسان را در باب مسائلی از قبیل: حیات و ممات، نیک بختی و بدبختی، عشق و نفرت و... به شکلی مؤثر توصیف می‌کند. در این نوع شعر اشاره به مسائل خصوصی، رویکرد شدید به مسائل اجتماعی و سیاسی با لحن صمیمانه و استوار در محور عمودی شعر وجود دارد. از این رو در بررسی سطح فکری، باید واژه‌ها و عباراتی که مضمون واحدی دارند، اما بیانگر عواطف و احساسات مختلف هستند، جمع‌آوری و با یک دیگر مقایسه نمود، تا اختلاف سبک‌ها مشخص گردد.

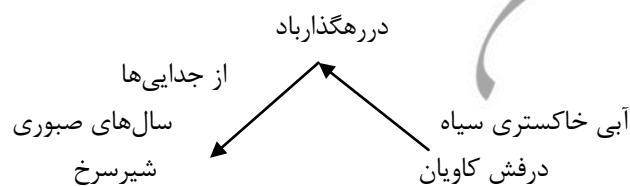
مطابق نمودار زیر شخصیت ادبی مصدق در سه سطح قابل بررسی و مذاقه است:

شاعری آزادی خواه و مبارز (درفش کاویان)
شاعری آگاه و روشن فکر (آبی خاکستری سیاه و در رهگذارباد)
شاعری عاشق (از جدایی‌ها، سال‌های صبوری و شیر سرخ)

با توجه به نمودار فوق سه نوع شعر در مجموعه اشعار مصدق چشم‌نوازی می‌کند:

۱. اشعار حماسی و آزادی خواهانه؛
۲. اشعاری که حال و هوای لیریک و در عین حال اجتماعی دارد و شرایط روش فکری است، که در اوضاع و احوال دگرگون جامعه احساس شکست بر او غالب است.
۳. اشعاری که حال و هوای عاشقانه و لیریک دارد.

نمودار سیر تحول شعری حمیدمصدق



چنان که از نمودار بالا بر می‌آید شعر مصدق نیز مانند شعر بسیاری از شعرای معاصر حرکت و صیورورت داشته است. این حرکت از «درفش کاویان» آغاز می‌شود و «در رهگذارباد» به بالاترین سطح ممکن می‌رسد و بعد از آن چون عقاب تیز پروازی که به اوج رسیده باشد، رو به نشیب می‌گذارد. پرواضح است که عامل موفقیت، در سه منظومه‌ی اول مصدق، تشخیص درست او از نیاز جامعه بود. به عنوان نمونه: «درفش کاویان» در شرایطی سروده شده است که ایران با کودتاهای مختلفی مواجه و فضای جمعی، طالب اشعار حماسی و روایی بود. «کودتای سال ۱۳۳۲» که تمام امیدهای مردم را به یأس مبدل ساخت، شکست‌های پی در پی سیاسی، ذهن مردم، خاصه حمیدمصدق را به طور ناخودآگاه متوجه عظمت گذشته‌ی ایران کرد. این امر در منظومه‌ی درفش کاویان - که شاعر از طریق کاربرد واژگان کهن و توجه

به اساطیر و قهرمانان باستانی ، به کلام خویش تشخص بخشیده - نمود یافته است. « (یاسینی و مدرسی ، ۱۳۸۶ : ۱۳)

از نظر صاحب نظران در کل « موفقیت شعر او مدیون سه عامل بود: ۱ - شناختن نیاز جمعی جامعه ، ۲ - زبان ساده و صمیمی، ۳ - عاطفه زلال در شعرهای موفقش که ضعف‌های هنری شعرش را تحت الشعاع قرار می داد.» (زرقانی، ۱۳۸۳ : ۶۳۹)

زبان مصدق؛ غنایی و شفاف، آمیخته با تجربیات کلاسیک است و از چنان سادگی و روانی برخوردار است که هیچ ابهام واژه‌ای برای خواننده باقی نمی‌ماند و هر کسی با هر میزانی از سواد به سهولت می‌تواند از آن بهره‌مند گردد و معمولاً خوانندگان باخوانش شعر او خود را در برابر محیط شعری کاملاً شرقی و بومی و نیز صمیمیتی که سرشار از پاک‌ترین عاطفه‌های انسانی، ایثار و بخشندگی است، می‌بیند.

دکتر سیروس شمیسا که اشعار شاعران نوپرداز را از لحاظ زبان و قالب شعر نو تقسیم بندی کرده است، معتقد است که « شعر امثال مشیری و مصدق به لحاظ قالب به متن شعر نو مربوط است اما به لحاظ بینش و زبان از آن جدا است.» (شمیسا، ۱۳۸۸ : ۵۱)

می‌توان گفت که اشعار مصدق علاوه بر دارا بودن مختصات کلی مشترک فکری و زبانی و ادبی عصر، از مختصات ویژه فکری نیز برخوردار است که اثر او را از آثار ادبی دیگر متمایز و مشخص می‌کند. زیرا او به این باور رسیده است که: « هنرمند (شاعر به طور اخص) پس از نگرستن به موضوع آن چه را که به صورت مصور می‌بیند با اضافه کردن تداعی ذهنی اش به چیزی بدل می‌کند که او را از انسان عادی بسیار متمایز می‌گرداند. در این تداعی هیچ چیز و هیچ کس با شاعر همراه نیست و تنها خود اوست که به دلخواه می‌آفریند، می‌شکند و باز می‌سازد.» (فرزاد ، ۱۳۸۸ : ۱۷)

شاخصه‌های فکری سروده‌های مصدق از جهات مختلف قابل بررسی و دقت است که در این پژوهش به جهت محدود بودن فضا و فرصت به بیان نمونه‌هایی اکتفا می‌گردد:

۱- مفاهیم عقیدتی

مصدق ، شاعری عقیدتی سیاسی است ، که همواره ، عشق و دلبستگی به ایران در جای جای شعرش مشهود است. از این جهت وی شاعری ملیت‌گرا است ، به ویژه که عناصر فرهنگی ملی در آثارش نشانی برنگرش های اوست. در اشعار مصدق هر اعتقادی با صراحتی انشایی بیان می‌شود که اساساً نشان صراحت اندیشه و تسندی و حرارت موضع گیریهای قاطع و جوان و التهاب احساس است.» (مختاری ، ۱۳۷۷ : ۱۸۵)

۱-۱- وطن

در حقیقت استقبال شاعران از فضای فکری این چنین نشانگر توجه به حکمت اصیل ایرانی است. حکمتی که در دوره های مختلف ، به گونه های متفاوت ظهور می‌کند و هر بار در شعر شاعری حیات تازه ای را از سر می‌گیرد. مصدق در بخش پایانی شعر « عشق دیرینه» از مجموعه «شیرسرخ» همچون شاعران عهد مشروطه به صراحت از عشق وطن یاد می‌کند:

« بی محابا پرورم این عشق در سینه / مهر ایران / عشق دیرینه / آنچه می‌گوید دل من / بر زبان جاری ست / آرزوی این توان هست و جز این نیست» (مصدق، ۱۳۸۶ : ۶۲۴)

در شعر « حب وطن » از منظومه «شیرسرخ» ، دغدغه ایران و آزادی در جای جای شعرش جاری است. شاعر در نکوهش دوست خود که به غربت پناه برده و به باده خواری دل خوش نموده است ، می‌سراید:

« ای که به غربت این زمان ، باده کشی عیان ، عیان / خون دل است در وطن ، / جای شراب خوردنم / دل زوطن بریده ای ، راه سفر گزیده ای / نیست مرا دلی چو تو ، دل نبود از آهنم » (همان: ۶۴۷)

عشق به وطن و وطن دوستی در جان و ضمیر وی ریشه دوانیده و با رگ رگ وجود او عجین شده است ، تا آنجا که دوزخ آن برای وی همچون بهشت شادی آور و نوید بخش است :

« مهر وطن سرشت من ، دوزخ آن بهشت من / روز و شبان و دم و به دم ، / دم زوطن ، وطن زنم » (همان: ۶۴۸)

از مجموعه «شیر سرخ» مصدق عشق و تعهد نسبت به ایران و سرنوشت آن هویدا است و شاعر در پایان شعر ، با به اوج رساندن عشق و دلبستگی به خاک ایران ، آن را به تصویری نمایشی می کشاند و چوبه دار را با نوعی هنجارگریزی نوشتاری در برابر دیدگان خواننده به نمایش می گذارد:

« دلبسته ام به خاک وطن ،



۱-۲- دین

درسرودهای مصدق، به طور واضح یگانگی روح شاعر با تفکر متعالی مشهود است و اشعارش به نوعی نشانگر باورها و اطلاعات محکم دینی اوست.

در شعر « سرو کاشمر » از منظومه « شیرسرخ » شاعر به گزاره های اخلاقی - دینی توجه دارد. و در حقیقت اهمیت کار وی ، وارد نمودن این مضامین اخلاقی - دینی در شعر است. مصدق با قرار دادن یک مضمون مذهبی در مرکز این شعر موفق شده است که بر گرد آن مضمون، ساختاری شاعرانه بسازد که فرم ذهنی محکمی دارد. در این شعر، شاعر به نوعی از اعتقاد مردم به درخت سروی که براساس روایات ، پیامبر بزرگ ایران ، « زرتشت » آن را با دست خود از بهشت آورده و در زمین کاشمر کاشته است ، سخن می راند. درخت متبرکی که مردم با اهداء نذورات و عطایای خود در پای آن به نوعی آرامش روحی دست می یابند:

«گفتند با خلیفه خود سر/ از سروکاشمر / وز اعتقاد مردم ایران/ از نذر و بذل و بخشش آنان /درپای سرو»

(همان: ۷۲۵)

آنگاه از الحاد و بی اعتقادی خلفا داد سخن می دهد و اینکه نسبت به اعتقادات مذهبی مردم که برای آن ها در درجه اول اهمیت قرار دارد هتاک می کردند:

« در خشم شد خلیفه و فرمان داد / تا سرو کاشمر را / از بن برآوردند / و قهر و خشم مردم کشور را / به هیچ

نشمرند » (همان: ۷۲۶)

از آنجا که در باب این درخت اعتقاد براین بود که اگر کسی دستور بریدن آن را دهد یا ریشه آن را ببیند، بلافاصله خواهد مرد، متوکل عباسی نیز قبل از دیدن ریشه این درخت به دست غلامانش کشته شد.

« باری ، خلیفه بغدادی / آن برگزیده شیوه شدادی / بر باد رفت ، / حتی / نام خلیفه خود خواه خودپرست از

یاد رفت ، / اما / درکاشمر هنوز / در ذهن هرخردور ایرانی / سروی به پاست / آن سرو / سرفرازتر از هرچه

سرو / پا برجاست»
(همان: ۷۲۶)

۱-۳- مرگ

مصدق به عنوان یک شاعر موفق معاصر به لزوم سفر توجه دارد اما این سفر، نمی تواند سفر جغرافیایی باشد، بلکه سفری است که گذر از مرزها و دیوارها را در پیش دارد و شاعر در نظر دارد تا با این سفر معنوی (مرگ) جایگاه خود را تعیین نماید. برخی بزرگان بر این باورند که: « شعر هم مثل هر کار هنری دیگر باید حاصل حس ها و دریافت‌هایی باشد که به وسیله تفکر، تربیت و رهبری شده اند. وقتی شاعر شاعر باشد، و در عین حال «شاعر» یعنی آگاه، آن وقت می دانید که فکرهايش به چه صورتی وارد شعرش می شوند.» (مختاری، ۱۳۷۷: ۵۶۴ - ۵۶۳)

مصدق نیز با اعتقاد به جدایی روح از جسم در زمان مرگ و نیز با اعتقاد به یک باور قدیمی که روح پس از جدایی از جسم در آسمان‌ها سیر می کند، در قطعه « ۲۷ » همین منظومه می سرايد:

« ومن که کنده شدم از زمین بی بنیاد / رها شدم به فضا، / در فضای بی پایان / وهر ستاره از آن اوج ها صدا می زد / مرا صدا می زد / که من هلاک شدم / که من / بی زنی ستاره، نه زی مهر / سوی خاک شدم »
(مصدق، ۱۳۸۶: ۳۴۳)

در شعر «رهایی» از مجموعه «سال های صبوری»، شاعر جامعه خفقان سرشار از بیداری را متصور می شود که مرگ بر سراسر آن سایه افکنده است. شاعر با تشبیهی زیبا و پر معنا، مرگ را همچون گردی می بیند که تمام فضای جامعه تیره و تاریک و دم سرد را فرا گرفته است، و این مرگ نه تنها انسان را در بر می گیرد بلکه برگ‌های درختان را نیز به خود فرا می خواند. در مجموع در این شعر، شاعر با قدرت و به گونه ای گویا و روشن قادر شده است تا فضای مرگبار جامعه را برای مخاطب خود به تصویر بکشد.

« بر آستانه در گرد مرگ می بارید / سپهر شب زده در شب / تگرگ می بارید / و از تمام درختان بید / با وزش باد / برگ می بارید » (همان: ۵۷۵)

۲- مفاهیم سیاسی

از دیگر اشعاری که اندیشه در آن حرف اول را می زند، اشعار سیاسی است، که بیشترین توجه شاعر در این گونه اشعار به زندگی امروز و انسان های امروزی است. این شاعران در بیان تفکرات سیاسی خود تا آنجا پیش می روند، که اشعار آن ها، حکم خطابه های سیاسی، فلسفی و اجتماعی پیدا می کند و بیشتر نمودار معرفت شناسی می شوند تا زیبایی شناسی.

گروهی از شعرا و نویسندگان عصر ما نسبت به واژه سیاست، نگرشی عوامانه و ابتدایی دارند و آگاهی آنان نسبت به این واژه نارسا و ناشی از کمبود آگاهی آنان است. آنان از این نکته غافل هستند که: « شعر به عنوان یک وسیله رابطه با دیگران، فی نفسه یک پدیده سیاسی است و هرگز قادر به درک این نکته نبوده اند که خاصه در این روزگار، یک پدیده سیاسی بلافاصله در موضع خاصی قرار می گیرد و از ابعاد سیاسی خاصی برخوردار می شود و شعر به عنوان یک پدیده فی نفسه سیاسی، از این مقوله به دور نیست.» (پورقمی، ۱۳۵۵: ۲۲ - ۲۱)

۲-۱- مبارزه

یکی از شعرهای بلند و موفق معاصر که تلفیقی عاطفی و شگفت انگیز از سیاست و عشق است منظومه «آبی، خاکستری، سیاه» مصدق است. شاعر در این شعر تخیل سیاسی خود را کاملاً به خواننده انتقال می دهد و شعری

تجسّمی می سراید. این شعر که به معنای واقعی نشانگر تشکل در شعر و تداوم تصویر با استفاده از تداعی طبیعی تصاویر ذهنی است، در ابتدا با ساخت رمانتیسیم آغاز می شود و در ادامه به یک ساخت سیاسی دگرگونی می یابد:

« در شبان غم تنهایی خویش ، / عابد چشم سخنگوی توام ، / من در این تاریکی ، / من در این تیره شب جانفرسا ، / زائر ظلمت گیسوی توام » (مصدق، ۱۳۸۶: ۵۷)

در ادامه ، در یک روند واقع نگری ، ناگهان فضای شعر و سخن شاعر متغیّر می شود:

« در من اینک کوهی ، / سربرافراشته از ایمان است » (همان: ۸۱)

و این تغییر و تعرّض به طور فزاینده ای ادامه می یابد و شعر وجهی سیاسی به خود می گیرد و شاعر مخاطب را به باز کردن پنجره که به نوعی ، نگرش ، بیداری و آگاهی را تداعی می کند فرا می خواند و نیز به گشودن در ، از بین بردن فاصله ها ، با هم از شب سرد و دیرپای زمستان گذر کردن و به بهاران سرشار از گل سرخ یعنی آزادی رسیدن و نیز با هم در چشم انداز سرسبز بهار ، باغ همیشه بهاران آرزوهای متعالی را بنیان نهادن :

« آی ! / باز کن پنجره را ، / باز کن پنجره را / - در بگشا ! / که بهاران آمد ! / که شکفته گل سرخ / به گلستان آمد ! » (همان: ۸۲-۸۱)

شاعر در ادامه بنا به ضرورت های سیاسی - اجتماعی ، وحدت همگانی و تشکیل جبهه ای متحد را ضروری می بیند و برای وی برخاستن و همراهی و همیاری ، سرآغاز ستیزیدن با دشمن و پنجه در پنجه او آویختن است :

« من اگر برخیزم / تو اگر برخیزی / همه برمی خیزند / من اگر بنشینم / تو اگر بنشینی / چه کسی برخیزد؟

چه کسی با دشمن بستیزد؟ / چه کسی / پنجه در پنجه هر دشمنی / آویزد » (همان: ۸۶-۸۵)

درون مایه اشعار مصدّق غالباً سیاسی و اجتماعی است. وی به مسائل پیرامون خود با نگاهی پرسشگر و کنجکاوانه می نگرد. این نگرش خاص او به ویژه در قطعه « ۲۹ » منظومه «از جدایی ها» به چشم می خورد:

« چو برق آمد و / چو رعد / چه سان به خرمن آزادگان / شرر انداخت / چه پشته ها که زکشته / زکشته

کوهی ساخت / کجاست کاوه آهنگر / که برخیزد / اسیران ستم را زبند برهاند / و دادمردم بیداد دیده

بستاند » (همان: ۳۴۸)

در واقع شاعر با تلمیح به داستان کاوه آهنگر و کاربرد واژه نمادین ، جوان معاصر را به مبارزه علیه استبداد موجود ترغیب می نماید و با تحریک احساساتش ، او را کاوه آهنگر این زمان می خواند که یا باید بکشد ، یا منتظر کشته شدن بماند:

« گسسته بند دماوند / دیوخونخواری / به جامه تزویر / نقابش از رخ برگیر / دگر هراس مدار این زمان زجا

برخیز ! / کنون تو کاوه آهنگری ، به جان بستیز / و گرنه جان تو را او تباه خواهد کرد / دوباره روی جهان را

سیاه خواهد کرد » (همان: ۳۴۹ - ۳۴۸)

۲-۲- شهید

اصولاً مصدق با ستایش شهیدان، رابطه اش را با بیرون، گذشته و قهرمانی برقرار می دارد. در شعر « باده وحدت» از منظومه «شیرسرخ» که در ستایش سه شهید سروده است، شجاعت ، شهامت ، حضور پیروزمند و برانگیختگی آنان به سائقه شور و هیجان را چنان به تصویر می کشد که گویی مخاطب با آنان آشنایی دیرینه دارد:

« کجا رفتند عیاران / که هر شب تا سحر میخانه در میخانه می جستند / یاران را / فگاران را / و زیر آسمان

ابری شب / بر سر خود / بی محابا می پذیرفتند باران را / کجا رفتند با بارغمان قرن ها بر دل

(همان: ۶۲۹)

مصدق معتقد است که شهیدان در روزگار خود بی نظیرند و دیگر مانند آن‌ها حقیقت وجودی پیدا نخواهد کرد و « این شهیدان با دستان سوخته غبار از چهره خورشید سترده بودند تا رخساره جلاخان خود را در آینه‌های خاطره باز شناسند» (مختاری، ۱۳۷۷: ۳۴۴)

« کجا رفتند آن یاران / ابر مردان / که دیگر مثلشان را هیچ ماندی نخواهی دید / و دیگر هیچ ترفندی / نخواهد باز آوردن / چنان مردان و یاران را / چنان شب‌ها و آن شب زنده داران را / چنان مستان و / آن سان هوشیاران را » (مصدق، ۱۳۸۶: ۶۳۰)

از آغاز تا انجام شعر مذکور، تصاویر با یک دیگر و نیز با زمینه عاطفی شعر ارتباط و هم بستگی دارند. حتی تشبیه شهیدان به مستانی که از شراب مداوم الهی مست و از خود بیخودند، با کل تصاویر شعر و نیز با زمینه عاطفی آن تناسب و هماهنگی دارد. این پیوستگی تصاویر و اجزا در کل شعر، موجد نوعی نظم و وحدت درونی در شعر اوست:

« چرا رفتند و / اینک در کجا هستند / و در پای کدامین خم / ز جام چندمین مستند / زما پیوند بگسستند ، / آیا با که پیوستند؟! » (همان: ۶۳۱)

۲-۳- مستضعفان جهان

نگرش دقیق، حساس و قلب رئوف مصدق یکایک اجزای شعر را به هم پیوند می‌زند و موجب گردآمدن تمام واژه‌های تصاویر و پاره‌ها گرد یک کانون عاطفی می‌گردد. وی در شعر «رقص آتش» از منظومه «شیرسرخ»، در نگرش خویش به جهان پیرامون، بار دیگر دوشیزگان بی گناه افغانی را می‌بیند که دوزخ برکشور آنان حکم می‌راند، دوزخی که خشک مغزان بی احساس طالبان، برای آنان به ارمغان آورده‌اند و استعدادهای درخشان آنان را با خشک مغزی خود نابود کرده‌اند. وی تنها گریزگاه این دوشیزگان را مرگ می‌داند:

« آه ، / بیم از کدام دوزخ جانکاه / وقتی که مرگ هست / تنها گریزگاه / یک نیمسوز کنده / لغزیده در بخاری دیواری / سربرکشید شعله آتش / وان شعله‌های روشن سرکش / جانی دگرگرفت ، توانی دگر گرفت » (همان: ۷۱۵)

در واقع با واژه «آه» که شعر با آن آغاز می‌شود، دریچه‌ای گشوده می‌گردد، که از آن می‌توانیم احساس و عاطفه شاعر را در برخورد با یک انگیزه سیاسی به تماشا بنشینیم.

در ادامه این نمایش، رقص شعله‌های آتش، رقص شاد دخترکان را در لاله زار بدخشان به یاد شاعری آورد و تأسف و اندوه شاعر را از فرجام ناگوار آن دوشیزگان شاددیروزی به خواننده القامی کند:

« آن شعله‌های مشتعل / آن پیچ و تاب‌ها / وان رقص شاد دخترکان را به یاد من / در لاله زار بدخشان می‌آورد » (همان: ۷۱۵)

هر یک از واژه‌ها، در این شعر دارای ارزش خاصی است که نه تنها از نظر معنی و بار عاطفی، رسا و مناسب برای بیان عاطفه شعر است، بلکه به کمک تشخیص نوعی دیگر از موسیقی را در شعر به وجود آورده است:

« آن شعله‌های آتش سرکش / چون گیسوان سرکش دوشیزگان غلجایی / گشتند گرم رقص به زیبایی / این رقص آتش است / رقص فریائی » (همان: ۷۱۵)

مصدق در نگرشی دیگر، مظلومان بوسنیایی را هم چون بره‌هایی رام می‌بیند، که از تمامی گرگان بیزارند و شرم و حیای عجیب شده با رگ رگ وجودشان را به وضوح مشاهده می‌کند:

« هر فردشان به خلوت خود بود مهربان / آرام و رام چنان بره / بیزار از تمامی گرگان ددندان / هر تن جدا از جمع / گاهی چنان که کودک معصومی / در خورد لطف و مهر و ترحم بود / گاهی چنان خجول که گفتی / در شرم مضمحل شده و گم بود. » (همان: ۶۸۵)

پایان شعر را نیز با آرزوی خود عجین می کند و امید آرامش و آسایش و یله شدن از گرگ را دارد:
« پایان کار را / هر فرد می شود یله از گله های گرگ / تا در کنام خویش بیارامد » (همان: ۶۸۷)

۳ - مفاهیم اجتماعی

شعر مصدق، در تمام نگرش های اجتماعی، آینه ای واضح از دستاوردهای عملی و عاطفی احساسی وی در گذر از بیابان پرنشیب و فراز زندگی است. وی به خوبی دریافته است که: « شعر امروز ما باید همه گیری را در خود داشته باشد، باید قادر باشد که مستقیم یا غیر مستقیم در توده مردم نفوذ کرده، جای خود را باز کند، و بار دیگر به این نکته بپردازیم که آنچه شعر را توان می بخشد و قدرت همه گیری را به آن می دهد، محتوای آنست؛ پیام آنست و چگونگی رابطه این محتوا با زندگی اجتماعی ماست.» (پورقمی، ۱۳۵۵: ۶۲)

۳-۱ - اساطیری

مصدق در دوره های زندگی شعری اش، محورهای موضوعی، حسی و اندیشگی گوناگون، اما مرتبط و به هم پیوسته ای داشته است که در سیر تحولی شعرش به عمق گراییده و گسترش یافته است. از جمله این محورها گرایش به اسطوره های مذهبی بوده است.

گفتنی است: « اساطیر ماهیتاً جمعی و گروهی اند؛ یک قبیله یا یک ملت را در فعالیت های روانی و معنوی مشترکشان با هم گره می زنند. هر چند هر ملتی اساطیر خاص خود را دارد که احتمالاً در افسانه و فولکلور و ایدئولوژی اش منعکس شده است (به عبارت دیگر، هر چند اسطوره ها شکل خاص شان را از محیط های فرهنگی می گیرند که در آن رشد می کنند)، اسطوره به معنای کلی آن جهانی است.» (گرین و همکاران، ۱۳۷۶: ۱۶۲ - ۱۶۱)
مصدق در قطعه «۷» از منظومه «در رهگذار باد» عناصری از اسطوره های دینی و تلمیحات مذهبی را وارد شعر می کند که این تلمیحات و اسطوره ها به آفرینش انسان و فریب نخستین او باز می گردند و دو درونمایه « فریب و دانایی» را به زیبایی در خود می پرورند:

«آه ای پدر مگر، / گندم چقدر شیرین بود؟ / وسیب سرخ و سوسه حوا را / در دامن فریب چرا افکند؟»

(مصدق، ۱۳۸۶: ۱۱۵)

به طور کلی این شعر، نظم یک حادثه و بیان طبیعی و روال عادی موضوع سخن است که ارتباط معنوی میان ابیات را حفظ می کند و شاعر، پیوند زیبایی میان رنج و اندوه آدم و حوا، و اندوه و غم جاودانه بشریت ایجاد و به خواننده القا می کند:

« آری عقاب شیطان را / من در بهشت دیدم / و نیز رنج آدم و حوا را / در این زمین زندان / و رنج جاودانه

انسان » (همان: ۱۱۶)

در شعر «شیرسرخ» از منظومه «شیرسرخ» در تلمیحی که به صبر ایوب دارد، گویی بیشتر منطق نثر است که شعر را در مسیری معین پیش می برد و زبان مصدق نیز در تناسب با این شیوه بیانی با بهره وری از واژه ها، صورخیال متنوع و ترکیبات القاکننده مفاهیم مذهبی، به کلامش تشخیصی منحصر به فرد می بخشد:

« این صابر، / این صبور / یادآور حکایت ایوب / وقتی که کاسه صبرش را / لبریز می کنند وقتی که تیغ طعنه

وتهمت را / با بندبند جان و تنش تیز می کنند / آیا سزاست جامه تزویر را / در زیر چتر صبر و صبوری به تن

کند؟ » (همان: ۵۸۴ - ۵۸۳)

۲-۲- تاریخی

شعر «درفش کاویان» که در آغاز دهه «۱۳۴۱» منتشر شد، نشانگر گرایش تاریخی و حماسی شاعر است، گرایش‌هایی که کم و بیش بر غالب اشعار او سایه افکنده است:

«در آن میدان / کنار کارگاه کاوه جمعی جنگجو، جانباغ / فزونی گرفت آن جمع را هر چند / در آنجا کاوه بر آن جمع جانبازان جنگاور / نگاهی مهربان افکند / اگر چه بیمناک از جان یاران بود» (همان: ۳۱)

«می‌توان گفت که فلسفه سیاسی و اجتماعی ایرانی برمبنای تبار و نژاد به این ترتیب در پرده داشته شده و تنها مردمی بودن و قیام علیه ستم مورد توجه قرار گرفته است که بی شک مسلحانه نیز هست.» (ابومحبوب، ۱۳۸۰: ۷۵)

«غضبشان، شیر / به مشت اندر فشرده قبضه شمشیر / و در دلشان شرار عقده‌های سالیان دیر / و در بازویشان نیرو / و در چشمانشان آتش / همه بی تاب و بس سرکش» (مصدق، ۱۳۸۶: ۴۶)

حماسه دلآوری کاوه که حماسه ای یگانه است، مصدق را بسیار به خود مشغول داشته است و در غالب بخش‌های شعرش وارد شده است:

«کجاست کاوه آهنگری / که برخیزد / اسیریان ستم را ز بند برهاند / و داد مردم بیداد دیده بستاند»

(همان: ۳۴۸)

از جمله عناصر و چهره‌های تاریخی که در شعر مصدق حضور عمده دارد، سیاوش است. در سروده‌های وی غالباً دو واژه سودابه و سیاوش در پیوند و همراهی هم می‌آیند. در شعر «اسیر صبح بناگوش» از مجموعه «سال‌های صبوری» شاعر سودابه را به زمان معاصر می‌آورد و پاکدامنی سیاوش را به پیامی تازه تبدیل می‌کند و معشوق را در جامه سودابه و خود را در جامه سیاوش به تصویر می‌کشد و با یک تخلص شعری چنین می‌سراید:

«سودابه وار تهمت بی جا به او مزن / در شعله‌های قدس سیاوش شد حمید» (همان: ۴۵۱)

۳-۳- اخلاق

شعر «خودشکن» از منظومه «سال‌های صبوری» که در دو بند سرود شده است، نمونه‌ای برجسته از اشعار اخلاقی مصدق است. در واقع آن چه که زبان متن را از زبان گفتار جدا می‌کند، وزن و یک استعاره است. شاعر خود را در مقابل تصویر مردی خودخواه و دیو سیرت می‌بیند، که از بند رها شده است و با زدن مشت به سینه این دیو، قدرت خود را در رهایی از او می‌آزماید. که نتیجه آن دو شکست است: شکست در شاعر و شکست در آینه.

«این مرد خودپرست / این دیو، این رها شده از بند / مست مست / استاده رو به روی من و / خیره در

منست / گفتم به خویشتن / آیا توان رستم از این نگاه هست؟ / مشت زدم به سینه او، / ناگهان دریغ، /

آینه تمام قد رو به رو شکست» (همان: ۴۹۸-۴۹۷)

در شعر کوتاه «حسادت» از مجموعه «شیرسرخ» نیز شاعر به یک صفت رذیله انسانی؛ یعنی حسادت می‌پردازد. گویی وی به خوبی واقف است که در همه حال باید سلاح شعر خود را در کوره شعوری عاطفی آب‌دیده نماید. در این شعر دستگاه رابطه انسانی در ذهن مصدق، مثلث «من (شاعر)، تو (معشوق) و او (رقیب)» است. و اضلاع این مثلث گسست‌ناپذیر به نظر می‌رسد.

در شعر مذکور با کمک صورخیال تشخیص، نسیم سحری به زیباترین وجهی جان گرفته و بوی خوش محبوب را با جلوه‌گری و رقص کنان در شهر می‌پراکند و دل بری می‌کند:

« این نسیم سحری این درآمیخته با بوی خوش گیسوی تو / رقص رقصان ز سر کوی تو / می آمد با جلوه
گری / عطر خوش بوی ترا می آورد / دل مردم می برد / خلق را مجنون می کرد / گرنسیم سحری مردی بود
/ بی گمان دشنه من قلبش را / غرقه در خون می کرد. » (همان: ۶۴۵)

۳-۴- طبیعت

عناصر و جلوه های طبیعت، از قبیل: خورشید، شب، روز، سپیده دم، گل، جنگل، دشت، رود، آسمان، باران، ماه، سبزه و ... فضای شعر مصدق را سرشار از عطر و زیبایی و رنگ های طبیعت کرده است، و بدان وسعت و عظمت بخشیده است.

گاه مصدق با کاربرد عناصر طبیعت، ذهنیت گرای خود را آشکار می کند، به این ترتیب که با وارد نمودن احساسات خود در جان پدیده های دیگر، آن ها (احساسات) را دچار دگردیسی می نماید. «بدین بیان مصدق شاعری ذهنیت گراست همچون اغلب شاعران. در چنین شعرهایی غالباً ضمیر «من» بیشتر بکار می رود.» (ابومحبوب، ۱۳۸۰: ۱۴۵) به طور مثال در بخشی از قطعه «۳۴» از مجموعه «در رهگذار باد» آمده است:

« تو مرگ آفتاب درخشان و پاک را، / باور مکن، / که ابر ملالی اگر تراست / چونان غروب سرد غم انگیز
بگذرد. » (مصدق، ۱۳۸۶: ۲۲۶-۲۲۵) شهر یور ۹۲

غم انگیز بودن غروب و پاک بودن آفتاب و نیز ملال انگیز بودن ابر، تنها احساس شاعر است که در این عناصر طبیعت رسوخ نموده و دچار دگردیسی شده اند. در واقع ابر و غروب آفتاب عینیت خود را از دست داده اند و طبیعت با مسائل اجتماعی به گونه ای نمادین یگانه شده است.

در شعر «اندوه باغبان» از مجموعه «شیرسرخ»، شاعر با کمک واژه های نمادین و تصاویر تخیلی، کلام را از زبان دور کرده و به شعر تبدیل نموده است. در مصرع سوم این شعر، «برگ» و «باد» عناصری نمادین هستند که جایگزین واژه های انسان و حوادث شده اند:

انسان → برگ ← باد ← حوادث

« پاییز! / آغاز این سروده حزن انگیز / تسلیم برگ در برابر بادی که می وزد » (همان: ۶۴۳)

رابطه میان برگ و باد، رابطه ای زبانی نیست، و آنچه که ما را به این رابطه غیر زبانی رهنمون می شود و بیانگر جانشینی مصداق هاست، واژه تسلیم است که نشانگر معنای تخیلی است و خواننده نکته یاب آن را در می یابد. زیرا عامل این جانشین سازی، ادراک عاطفی است نه قواعد نحوی.

شعر «اندوه باغبان»، جلوه گاه طبیعت ستایی و شیفتگی شاعر به طبیعت و درآمیختگی پرشور و صمیمانه او با طبیعت است. کاربرد واژه های: زاغ، باغ، باغبان، طبیعت بی رحم، گل های دست پرور، هزاران و ... که بصورت این همانی و نمادین هستند، در عین نمایش یک تابلوی زیبای طبیعت در برابر دیدگان تیزبین مخاطب، به نوعی بیانگر طبیعت طلبی مصدق نیز هستند. گزینش عناصر طبیعت از سوی مصدق (بصورت نمادین یا غیر نمادین) گریز وی را از هیاهوی شهر بیان می کند.

در بخش پایانی این شعر، شاعر تأسف خود را از پرپر شدن گل های شاداب که نمادی از جوانان وطن هستند و نیز هم حسی با غم و اندوه باغبان را با زیباترین تصاویر به مخاطب القا می کند:

« گل های دست پرور او، اما / برخاک ریختند / زین دیو لاش شوم / هزاران گریختند / دیگر به باغ یک گل

شاداب تازه نیست / و / باغبان گریست » (همان: ۶۴۴)

۴ - مفاهیم عاطفی

نکته مهمی که در تجربه شعری مصدق خودنمایی می کند ، کامیابی او در القاء مفاهیم عاطفی است. عاطفه بی‌شائبه، گاه وی را از تصویر سازی انتزاعی باز داشته و او را یاری داده تا صادقانه و بی پروا جهان پیرامون خود را بنگرد و با آن یگانه شود. در تکامل شعری مصدق ، عواطف و احساسات جایگاه به سزایی دارد و کوشش پیگیر وی در به تصویر کشیدن آن قابل ستایش و تحسین است:

۴ - ۱ - معشوق یا محبوب

اصولاً عرصه ادبیات بستری مناسب برای برقراری روابط بی‌واسطه میان انسان با انسان است. گفتنی است که « عشق به آدمی سراسر ادبیات جهان را سرشار کرده است. و چه کسانی سزاوارتر از شاعران که پیشروان این جذب باشند ، و سلطه بیمارگونه «نفی دیگری» را برنتابند « (مختاری ، ۱۳۷۷ : ۱۶۹) از مباحثی که طیف وسیعی از اشعار مصدق را به خود اختصاص داده عشق به معشوق یا محبوب است. اشعار عاشقانه مصدق به گونه ای است که کلام آن از دل بر می آید و بردل می نشیند و مخاطب با خواندن آن تمام سوز درون شاعر را در خود باز می یابد:

« وقتی تو نیستی ، / خورشید تابناک ، / شاید دگر درخشش خود را ، / و کهکشان پیر ، گردش خود را / از یاد می برد/ و هر گیاه ، / از رویش نباتی خود ، / بیگانه می شود » (مصدق: ۱۳۸۶ : ۲۰۷)

معشوق در شعر مصدق غالباً ، موجودی قدرتمند و مستغنی است که ناز می نماید و شاعر نیاز می کند :

« من تمنا کردم / که تو با من باشی / تو به من گفتی / - هرگز ، هرگز! / پاسخی سخت درشت / و مرا غصه این / هرگز / کشت » (همان: ۴۰۳)

مصدق در رویارویی با محبوب در اشعار خود از «من» خویش خالی ، و با یک اندوه ویژه ای مواجه می گردد. این اندوه عادی و عوامانه نیست بلکه نشانه ای است از تأثیر سرخوردگی شاعر در عشق.

مانند :

« مرا با سوز جان بگذار و بگذر / اسیر و ناتوان بگذار و بگذر

چوشمعی سوختم از آتش عشق / مرا آتش به جان بگذار و بگذر » (همان: ۴۶۳)

در شعر «غزل» از مجموعه « سال های صبوری » بینش عاشقانه مصدق به وضوح نمایان است:

« بیا به خلوت بی ماهتاب من ، بگذر / به شام تار من ای آفتاب من ، بگذر

کنون که دیده ام از دیدن تو محروم است / فرشته وارشی را به خواب من بگذر

نگاه مست ترا آرزو کنان گفتم / بیا به پرتو جام شراب من بگذر!

اگر که شعر شدی ، برب من بنشین / اگر که نغمه شدی ، از رباب من بگذر » (همان: ۴۶۵)

گاه مصدق در اشعار عاشقانه خود با وام گیری از تشبیهات تکراری و کلیشه ای موجب تنزل بار ارزشی شعر خود می گردد.

« چون شمع شب عاشق می سوزم و می گریم / از عشق چو پروانه می افتم و می خیزم » (همان: ۴۶۷)

در شعر کوتاه « در عین ناامیدی » از مجموعه « شیر سرخ » در یکی شدن و این همانی با معشوق تا آنجا پیش می رود که او را علت بی نیازی خود از دو جهان و شافی وی در روز قیامت می داند:

« تو در ضمیر منی / چگونه از تو گریم / که ناگزیر منی / تمام هستیم از تست / سرفرازی نیز / مرا

زهردو جهان ، بی نیازی نیز / به روز حادثه تنها / تو دستگیر منی » (همان: ۶۳۵)

۴-۲- دوست

شعر «ابر رندآفاق» از مجموعه «شیرسرخ» که در رثای شاعر بزرگ معاصر «اخوان ثالث» سروده شده است، در واقع بیانگر اوج تأثر و تأسف شاعر و نمونه ای برجسته از اشعار عاطفی اوست. شاعر در این شعر با بیان سوگواری عناصر فرهنگی جامعه از قبیل: خرد، قلم، ادب، هنر و ... مخاطب را با زیادهای شعر شرقی و خانواده وی که ناشی از فقدان «اخوان» است، مواجه می کند:

« به سوگ تو اندیشه ماتم گرفت / خرد در بغل زانوی غم گرفت

پریشید شیرازه شعر شرق / قلم قامتش را زغم خم گرفت » (همان: ۶۳۶)

شاعر در سه بیت، در قالب سوگواری به معرفی همسر و فرزندان اخوان می پردازد و تابلویی شاعرانه از شجره خانوادگی وی در برابر مخاطب به نمایش می گذارد و از این طریق، حس همدردی خود را به نوعی به مخاطب منتقل می نماید و با تأثیر عمیق خود در وی، او را در فضای تجربه عاطفی خویش قرار می دهد:

« پریشان به سوگ وی ایران نشست / دل توس از این چرخ مظلم گرفت

قضا ریخت در جام زرتشت زهر / زمزدک قدر قلب خرم گرفت

چنان لاله، لولی شد از داغ او / که گلبرگش از اشک شبنم گرفت»

(همان: ۶۳۸)

شعر «پشمینه پوش یوش» از مجموعه «شیرسرخ»، در واقع یاد کردی از نیما است. این شعر بیانگر اوج تأثر و تأسف شاعر از مخالفت با نوگرایی نیما در زمان حیاتش است. یاد گذشته تلخ نیما شاعر را آزرده می کند و متأسف است که به جای آن همه نامهربانی ها، دستی مهربان با وی همراه نگردید:

« ای کاش / برجای زخم، / زخم زبان های بی شمار / برآن قلب پاکزاد / دستی به مهر / مرهمی از عشق می نهاد! » (همان: ۵۸۶)

۴-۳- همسر

در قطعه «۲۱» از منظومه «از جدایی ها» که در ارتباط با همسر شاعر است، در واقع با حسّ مسؤولیت شاعر رو به رو هستیم. این شعر در چند تصویر موجز و با اندک ترین کلام، فضای زندگی شخصی شاعر را برای مخاطب روی پرده نمایش می برد:

« سیاه گیسوی من / - مهربان تر از خورشید / از این سکوت من آزرده گشت و / هیچ نگفت / و نرمخند

نشکفته برلبش پژمرد / و گرم گونه نرم و گرمش را / نسیم سرد هراسناک آشفته » (همان: ۳۲۲)

گفتنی است، در این شعر، خلاقیت شاعر را در درک زندگی مشترک می توان به وضوح مشاهده نمود. در بخش دیگری از این شعر، وی از گفتن عبارت «از تو می گریزم» که بارها طعنه وار عنوان کرده بود، ناتوان می شود. این جاست که شاعر از تنهایی که سرنوشت عاشق است می هراسد و از گفتن آن امتناع می ورزد:

« توان گفتن از من رمیده بود این بار / چرا؟ / که این جداییم از او نبود / از خود بود / و سرنوشت من / آن

گونه ای که می شد / بود » (همان: ۳۲۳)

در قطعه «۳۷» منظومه «از جدایی ها» نیز با واژه هایی نمادین و نیز تشبیهاتی لطیف همسرش را می ستاید:

« چو آفتاب درخشان چه خوش درخشیدی / طلوع پاک تو در شب قرین اعجاز است

تو مهربانی خود را نثار من گردان / غلط اگر نکنم آفتاب فیاض است»

(همان: ۳۷۲)

۴-۴- فرزند

مصدق در شعر «شاه بیت» از مجموعه «سال های صبوری»، پاک ترین احساس پدرانه را نثار دخترش «غزل» می کند:

« من ندانم که کی ام / من فقط می دانم / که تویی ، / شاه بیت غزل زندگی ام» (همان: ۳۹۴)
 شعر «حاصل عمر» از مجموعه «شیرسرخ» را نیز اگرچه به همسرش تقدیم نموده، اما مضمون آن ستایش دخترانش است. وی در این شعر دخترانش را همچون دو شعر ناب کمیاب می داند که آن ها راتا حد پرستش دوست دارد:

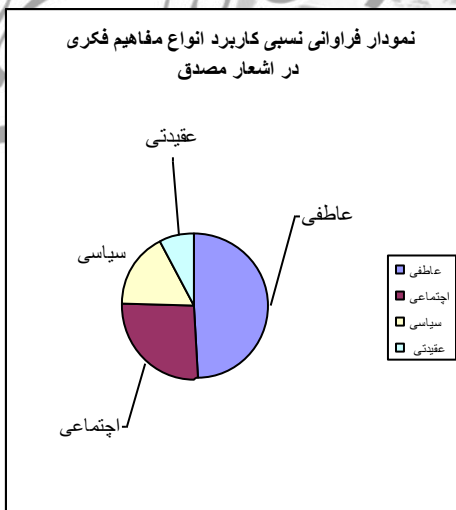
« دو شعر ناب / دو شعر ناب بی مانند / که هر کس گوی نپسندد / من آن را بیشتر حتی زجان خویش دارم دوست / دو شعر نغز ، بی پیرایه ، / بی حشو و زوائد ، ناب / دو شعر ساده کمیاب» (همان: ۶۷۷)
 شاعر فرزندان را حاصل عمر خویش می داند و باور دارد که آنان بهترین و زیباترین بهره ای هستند که می توانست از عمرش داشته باشد:

« بعد از نیم قرن ، آری / همین است و جزاینم نیست / همین ! / کافی ست » (همان: ۶۷۹)

جدول فراوانی نسبی کاربرد جلوه های فکری در اشعار مصدق

مفاهیم عقیدتی	مفاهیم سیاسی	مفاهیم اجتماعی	مفاهیم عاطفی
۱۶	۳۴	۵۳	۱۰۰

نمودار فراوانی نسبی کاربرد جلوه های فکری در اشعار مصدق



نتیجه

فرجام سخن این که زمینه اصلی شعرهای مصدق، عواطف ناشی از تأثرات اجتماعی است. شعر وی سرگذشت مهر و کین، یأس و امید، غم و شادی، درد و دریغ است که محور اصلی تمام این عواطف، اجتماع و مردمش است. اشعار مصدق صدای آهنگین و زیبای زندگی اجتماعی است و نبض شعرهایش با نبض اجتماع و عشق می زند. در واقع راز جاذبه آمیخته از لطف و زیبایی اشعارش را باید مرهون غلبه عنصر عشق در شعر وی دانست.

مصدق در اشعار عاشقانه خود که بیشترین بسامد را در سطح فکری داشته است، از شیوه‌های بیانی گوناگونی سود جسته است. وی در این گونه اشعار، در هر عرصه از اندیشه و بیان به انواع تجربه‌ها دست یافت که بخشی از این تجربه‌ها ناشی از اندیشه‌گرایی مصدق است و متضمن هیچ دستاوردی نیست.

در مجموع مهارت و توان برجسته این شاعر نام‌آشنای معاصر در گستره شعر، بردانندگان و خوانندگان ادب فارسی پوشیده نیست. شایان توجه است که وی علاوه بر شاعری موفق، در کار وکالت نیز برجسته و سرآمد بود و تأثیر علوم حقیقی در بعضی اشعار او محسوس است و زیبایی خاصی به آن می‌بخشد.

منابع

الف) کتاب‌ها

۱. ابومحبوب، احمد (۱۳۸۰) **درهای و هوای باد: زندگی و شعر حمیدمصّدق**، چاپ اول، تهران: نشر ثالث.
۲. پورقمی، ناصر (۱۳۵۵) **شعر و سیاست و سخنی درباره ادبیات ملتزم**، چاپ دوم، تهران: انتشارات مروارید.
۳. پورنامداریان، تقی (۱۳۸۱) **سفر در مه**، چاپ دوم، تهران: مؤسسه انتشارات آگاه.
۴. زرکانی، مهدی (۱۳۸۳) **چشم انداز شعر معاصر ایران**، تهران: نشر ثالث با همکاری انتشارات دبیرخانه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی.
۵. شمیسا، سیروس (۱۳۸۸) **راهنمای ادبیات معاصر**، چاپ دوم، تهران: نشر میترا. عباسی، حبیب‌الله (۱۳۷۸) **سفرنامه باران**، تحلیل و گزیده اشعار دکتر شفیع کدکنی، تهران: نشر روزگار.
۶. فرزاد، عبدالحسین (۱۳۸۸) **درباره نقد ادبی**، چاپ پنجم، تهران: نشر قطره.
۷. گرین، ویلفرد و همکاران (۱۳۷۶) **مبانی نقد ادبی**، ترجمه فرزانه طاهری، چاپ اول، تهران: انتشارات نیلوفر.
۸. مختاری، محمد (۱۳۷۷) **انسان در شعر معاصر**، چاپ اول، تهران: انتشارات توس.
۹. مصدق، حمید (۱۳۸۶) **مجموعه اشعار**، چاپ اول، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه.
۱۰. نقوی، نقیب (۱۳۸۴) **شکوه سرودن: بررسی موسیقی شعر در شاهنامه فردوسی بر پایه قافیه و ردیف**، مشهد: دانشگاه فردوسی.

ب) مقاله:

۱. مدرسی، فاطمه؛ یاسینی، امید «باستان‌گرایی شعر حمیدمصّدق» کاوش‌نامه (مجله علمی پژوهشی دانشکده ادبیات دانشگاه یزد)، سال هشتم، ش ۲۴، بهار و تابستان ۱۳۸۶.